

پانزده سند نویافته از نادرشاه افشار به زبان عربی

رسول جعفریان*

محیا شعبی عمرانی**

چکیده

فرمانهای برجای مانده از سلاطین منابعی مهم و موثق در بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی هستند. شمار قابل ملاحظه‌ای فرمان از دوره افشاریه تا نیمه نخست قاجاری در نسخه‌ای در کتابخانه مجلس شورای اسلامی برجای مانده که بسیار ارزشمند بوده و تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. در میان این فرامین، پانزده فرمان به زبان عربی از نادرشاه افشار، خطاب به سران قبایل عرب جنوب ایران مشاهده می‌شود که سندی از چگونگی ارتباطات نادر با قبایل و سیاستهای او در حوزه مرزهای جنوب غرب ایران است. در این نوشتار، پس از ذکر مقدماتی درباره اوضاع ایران در زمان قدرت‌گیری نادر، پاره‌ای مشخصه‌های شکلی و محتوایی این فرامین بیان شده و پس از آن، صورت بازخوانی شده اسناد ارائه گردیده است.

کلیدواژه‌ها: نادرشاه افشار، قبایل عرب، فرامین عربی، فتح بغداد، تسخیر بصره.

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۸/۲۷ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۲/۱۶

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران / ras.jafarian@gmail.com

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) / mahya.shoaby@gmail.com

مقدمه

نادر، بنیانگذار سلسله افشاریه [۱۱۴۸-۱۲۱۸]، در شرایطی تلاشهای جدی خود را برای کسب قدرت آغاز کرد که اوضاع داخلی ایران بسیار آشفته بود. وی از مدتها پیش از آن توانسته بود با شرکت در منازعات محلی مختلف، در میان افراد قبیله خود آوازه‌ای کسب کند و اندک‌اندک توانست نزد حاکم ابیورد مدارج ترقی را طی نماید. ولی اولین گامهای او برای کسب قدرت سیاسی را باید مربوط به دورانی دانست که در پی کمک به شاهزاده صفوی، طهماسب دوم [فرمانروایی ۱۱۳۵-۱۱۴۴] برآمد.

با سقوط حکومت صفوی، آن روابط گسترده سیاسی و تجاری که ایران عصر صفویه با همسایگان و قدرتهای اروپایی برقرار کرده بود از هم پاشید، همان‌گونه که اقتصاد داخلی ایران بر اثر هجوم و حکومت افغانها به طور قاطع دچار ازهم‌گسیختگی گردید (فوران ۱۳۹۲: ۱۲۷). دو دولت روسیه و عثمانی با بهره‌گیری از این شرایط، طی عهدنامه‌ای نواحی مرزی ایران را میان خود تقسیم کردند.

در آن عهدنامه مقرر شده بود که جمیع ممالکی که بر سواحل دریای خزر است؛ از بلاد تراکمه تا محل تلاقی نهر کر و رود ارس، متعلق به دولت روس و از محل تلاقی نهرین مزبورین به خط مستقیم تا سه میلی اردبیل و از آنجا به تبریز و از تبریز به همدان و کرمانشاه، جمیع شهرهای مذکوره و تمام ممالکی که مابین این خط و ثغور عثمانی واقع می‌شوند متعلق به دولت عثمانی باشد (ملکم ۱۳۸۰: ۴۵۳).

نادرشاه در چنین شرایط نامساعدی نمی‌توانست در اندیشه بنیان‌گذاری یک دولت مستقل و موروثی برای خود باشد، زیرا افزون بر نفوذ جدی صفویه، مشکلات سیاسی و نظامی به حدی بود که امکان چنین تصویری برای او وجود نداشت؛ بنابراین در کنار طهماسب دوم اقدامات خویش را آغاز کرد.

شرایط آشفته داخلی و خارجی، سبب وجود آشوبهایی در نواحی مختلف شد و نادر در سالهای اولیه قدرت‌گیری خود در مقام یک فرمانده نظامی نیرومند، به

۱. افشارها تا زمان حکومت فتحعلیشاه قاجار، در مشهد و حوالی آن حکومت می‌کردند. آخرین شاهزاده افشاری که به حکومت رسید، نادر میرزا بود.

سرکوب این شورشها پرداخت. بخش مهمی از این شورشها در میان قبایل بروز کرد؛ زیرا «آن گاه که کشور بر اثر ضعف و زوال قدرت مرکزی در آستانه هرج و مرج قرار می‌گرفت قدرت‌های عشایری برای رفع خطر از خود و اعاده نظم و قدرت سیاسی به مملکت، جنبشهای سیاسی و نظامی برپا می‌کردند». (کیاوند ۱۳۸۰: ۱۱۰)

آشوب در میان قبایل مهم‌ترین خطری بود که دولت مرکزی را تهدید می‌کرد، زیرا هر لحظه ممکن بود یکی از آنان چندان قدرت یابد که در منطقه خویش دولت مستقلی ایجاد کند و سدی در برابر دولت مرکزی باشد. در این میان، از همه خطرناک‌تر آشوب در میان قبایل و طوایف عرب ساکن در نواحی جنوبی ایران بود؛ چون محل سکونت آنها به متصرفات دولت عثمانی نزدیک بود. نادر در درجه اول می‌بایست مانع بروز شورش در میان آنها گردد و ثانیاً از پیوستن آنها به نیروهای عثمانی جلوگیری کند و از توان آنها در جهت پیشبرد اهداف و برنامه‌های خود در برابر دولت عثمانی استفاده نماید. به همین منظور وی در طول دوران فعالیت خود، چه پیش از تاج‌گذاری و چه پس از آن، سیاستهای مستمری را در برابر قبایل عرب خوزستان دنبال کرد. اهمیت این قبایل به خصوص، در ارتباط با سیاست نادر در مسئله بغداد بود که تصرف آن یکی از مهم‌ترین آرزوهای سیاسی وی به شمار می‌رفت.

در این پژوهش، پانزده فرمان از فرامین نادر در ارتباط با این مسئله مورد بررسی قرار گرفته و صورت بازخوانی شده تعدادی از آنها در انتهای این نوشتار درج شده است. این فرامین در یک مجموعه خطی به شماره ۳۳۱ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی کتابت شده‌اند و این نسخه، در جلد بیست و یکم از مجلدات فهرست نسخه‌های خطی مجلس که مربوط به نسخ اهدایی از طرف مجید فیروز است، توسط عبدالحسین حائری معرفی شده است. کاتب این مجموعه فرامین نادری، میرزاعلی بیگ بکتاش بگلو است که آنها را در سال ۱۲۷۰ ق یعنی در عصر حکومت ناصرالدین شاه قاجار استنساخ کرده است.

تاریخ احتمالی صدور این فرامین

به رغم اهمیت منحصر به فرد این اسناد، مع الاسف، هیچ‌یک از فرامین تاریخ ندارد و همین مسئله مشکل اصلی در تطبیق زمانی این اسناد بر وقایع تاریخی این دوره است. بنا بر پاره‌ای قرائن، می‌توان حدس زد که تمامی این فرامین پیش از تاج‌گذاری رسمی نادر در دشت مغان در سال ۱۱۴۸ق. و زمانی صادر شده‌اند که وی به نیابت از جانب شاهزادگان صفوی، طهماسب دوم و عباس سوم، امور را اداره می‌کرده است.

از میان ۱۵ فرمان بررسی شده، درباره ۱۰ فرمان این حدس قوی‌تر است. موضوع و محتوای اصلی این ۱۰ فرمان حرکت سپاه نادر به منظور فتح بغداد و مأمور شدن شیخ طایفه بنی‌لام و نیز والی هویزه برای تسخیر بصره است. اگرچه نادر در طول دوران قدرت خود تا آخرین روزها همواره در فکر مقابله با دولت عثمانی در بغداد بود و چندین بار نیز در این راستا اقدام کرد؛ به گواهی منابع تنها در سال ۱۱۴۶ق شیخ عبدالعالی بنی‌لام و نیز والی هویزه را برای فتح بصره فرستاد. از طرف دیگر، ذکر نام پاره‌ای از افراد در این فرامین، که درباره آنها اطلاعات تاریخی در منابع معاصر موجود است، این حدس را تقویت می‌کند. از جمله این افراد، علیرضاییگ افشار است که در سه فرمان، از وی و مأموریت او در فتح بصره یاد شده است. وی ایشیک آقاسی باشی دربار نادری بود که از سوی او به حکومت شوشتر و هویزه تعیین شد و توانست آن نواحی را به خوبی اداره کند و چون نادر در سال ۱۱۴۶ق. در حال محاصره بغداد بود او را نیز به بغداد احضار کرد.

چون مشارالیه از مضمون حکم همایون مطلع گردید غازیان را برداشته روانه درگاه والا گردید... تا وارد دارالسلام بغداد شد و در آن روز که وارد اردوی ظفرشکوه گردید موازی یک‌صدویست شتر، زنبورک جلو انداخته و شلیک نموده وارد اردوی معلی گردیده به حضور اقدس مشرف گردید ... (مروزی، عالم‌آرای نادری: ۲۸۴).

ولی همین ورود شکوهمند باعث شد نادر که پیش از این توسط سخن‌چینان درباره اغراض استقلال‌طلبانه او سخنانی شنیده بود فوراً فرمان قتل وی را صادر

کند. بنابراین وی در حدود سال ۱۱۴۶ به قتل رسیده است و قطعاً سه فرمانی که به نام و مأموریت او اشاره دارند قبل از این تاریخ صادر شده‌اند. در پنج فرمان دیگر، هیچ نشانه خاصی که به تعیین زمان صدور سند کمک کند مشاهده نمی‌شود.

سیاستهای نادر در منطقه خوزستان؛ مبتنی بر اسناد حاضر

نادر در طول دوران حکومت خود نشان داد که در مقابله با دولت عثمانی بسیار مصمم است و شاید بتوان این مسئله را یکی از دلایل مهم پیگیری او نسبت به عراق دانست. او بغداد و عراق عرب را یکی از ارکان دولتی می‌دانست که در صد تأسیس آن بود و تصور می‌کرد می‌تواند با قدرت آن را تصرف کند بنابراین طبعاً روی مناطق خوزستان و قبایل عرب جنوب ایران و عراق نیز حساسیت داشت، بویژه که این قبایل شیعه بودند و او می‌توانست به همراهی و کمک آنها امید داشته باشد. به همین دلیل تا حد زیادی نسبت به امور این منطقه و مطیع نگه داشتن اهالی آن حساسیت نشان می‌داد، چنان که یکی از نخستین اقداماتش، پس از غلبه بر نیروهای افغان، آرام کردن اوضاع خوزستان بود.

پس از شکستهایی که نادرشاه به افغانیان داده ... در بهار سال ۱۱۴۲ بود که از راه فارس و کوهکلیویه روانه خوزستان گردید. تا آن هنگام، آوازه دلیرها و فیروزیهای او به خوزستان رسیده لرزه بر دل همه گردن‌کشان و فتنه‌جویان افتاده بود (کسروی ۱۳۳۳: ۷۶).

نادر پس از این، دو بار دیگر نیز برای سرکوب شورش‌های این منطقه لشکرکشی کرد و علاوه بر این لشکرکشی‌ها، فرمان‌هایی نیز خطاب به اهالی و بزرگان این منطقه صادر کرده و آنان را از آشوب‌گری برحذر داشت و سعی کرد به شیوه‌های گوناگون از ناآرامی در این منطقه جلوگیری کند و در عین حال، بزرگان و رؤسای آن را با برنامه‌ها و طرح‌های خود همراه سازد.

فرامین بررسی شده در این پژوهش به طور خاص به همین مسئله، یعنی برخوردهای نادر با قبایل عرب مربوط می‌شوند. مجموعاً چهار موضوع محوری و عمده در این فرامین مشاهده می‌گردد که گویای نکاتی از چگونگی روابط نادر با

قبایل عرب خوزستان است و در ذیل، به صورت مجزا به هریک می‌پردازیم:
الف. همکاری قبایل عرب در مقابله نادر با دولت عثمانی: دو دولت عثمانی و روسیه از خلأ قدرت مرکزی پس از سقوط صفویان استفاده کرده و بنا بر عهدنامه‌ای، نقاط مرزی ایران را میان خود تقسیم نمودند. پس از مرگ پطر کبیر، اندک اندک از انگیزه روس‌ها در این حوزه کاسته شد.

روسیه بعد از مرگ پطرکبیر، مانند کشتی بزرگی به پیشروی خود ادامه داد؛ ولی به همان نسبت که قوه محرکه آن کمتر می‌شد سرعت آن نیز تقلیل می‌یافت (لکه‌هارت ۱۳۸۳: ۲۱۹).

از طرف دیگر، نیروهای عثمانی در نتیجه اوضاع آشفته ایران، از سرزمینهای مشخص شده در عهدنامه با روسیه یا را فراتر گذاشته و به اشرف افغان اعلان جنگ کردند. پس از زد و خوردهایی که میان آنان واقع شد؛ اشرف سیادت آنان را پذیرفت. بنابراین در زمانی که نادر مقابله با رقیبان خود را آغاز کرد، عثمانیها بخشهای قابل توجهی از مناطق غربی ایران را در دست خود داشتند.

وی پس از غلبه بر اشرف، به نبرد با نیروهای عثمانی روی آورد. آرمان مهم نادر در این نبردها تصرف بغداد بود که اگرچه بارها تا مرز آن پیش رفت؛ اما موفق به انجام این کار نشد. «تجربه نشان داده بود که غایت اراده نادری تسخیر بین‌النهرین و به ویژه شهر بغداد بود تا کشور خود را به مرزهای نهایی عصر درخشان شاه اسماعیل اول و شاه عباس صفوی برساند» (شعبانی ۱۳۸۸: ۴۵۴). البته عده‌ای دیگر عقیده دارند علت اصرار فراوان نادر برای تصرف بغداد، ایجاد فشار بر دولت عثمانی برای پس دادن بقیه مناطق اشغالی بوده است (نک: اکسورثی ۱۳۸۹: ۱۷۵).

نادر پس از خلع طهماسب دوم و تعیین عباس سوم به حکومت، برای مقابله با عثمانیها به سمت کرکوک خارج شد و به محاصره بغداد پرداخت. «ایرانیان مانند غلجاییان که اصفهان را محاصره کردند، دارای توپخانه دوزن نبودند و اگرچه شهر را به شدت بمباران کردند لکن نتوانستند دیوارها را به اندازه کافی سوراخ نمایند و بنابراین نادر برای از پای در آوردن احمد پاشا چاره‌ای جز توسل به ایجاد قحط نداشت» (لکه‌هارت ۱۳۳۱: ۹۶).

در این جنگ، گروه‌هایی از طوایف عرب سپاه نادر را همراهی کردند و در عین حال گروه‌های دیگر از همراهی سر باز زدند. از جمله طوایف شرکت‌کننده در این محاصره، طایفه عرب بنی لام بود که به همراه شیخ خود شیخ عبدالعالی در زمان محاصره بغداد حضور داشتند و نیز از جانب نادر مأموریت یافتند که به محاصره بصره بپردازند.

استرآبادی به حضور طایفه بنی لام در این واقعه اشاره کرده، هرچند نام شیخ آنان را عبدالباقی دانسته است:^۲

در آن اوان، شیخ عبدالباقی، شیخ المشایخ بنی لام ... وارد درگاه معلی گشته، مقرر شد که با والی هویزه سلک جمعیت خود را انعقاد داده متوجه تسخیر بصره شود (استرآبادی، دره نادره: ۲۰۱).

اغلب این ۱۵ فرمان، به نحوی با این مسئله در ارتباط هستند. در بعضی از آنها به رؤسای قبایل مختلف اعلام شده است که شیخ عبدالعالی و والی هویزه عازم فتح بصره شده‌اند و فرد مخاطب فرمان نیز باید به همراه طایفه خود با آنان همراه شود. از جمله در فرمان شماره سه به اطلاع عموم مشایخ عرب رسانده شده است که باید با فاتحان بصره همکاری کنند و عواقب سربیزی از این حکم بیان گردیده است. در بعضی دیگر از این فرامین، روی سخن با گروه‌ها و طوایفی است که از همکاری سر باز زده‌اند و بنابراین با لحن تهدیدگونه‌ای با آنان سخن گفته شده است. از جمله در فرمان شماره یک، چنین آمده است:

... لو یرکضون الخیل علیکم، لیصلون إلیکم کالبرق الخاطف [و] ان کنتم فی ورائ سبعة البحر و بعد المسافة لا یمنع منکم مس الأفة و لا یرفع عنکم الهول و المخافة ...

بنا بر گواهی منابع و نیز محتوای این فرامین، طایفه بنی لام مهم‌ترین طایفه‌ای بوده است که با نادر در جنگ با عثمانی همراه شده است. چنان که حتی نویسندگان دوره قاجار نیز به این همکاری اشاره کرده‌اند و این امر را با توجه به آشوب‌گری و جدایی‌طلبی این قبایل امری عجیب تلقی می‌کرده‌اند (نک: مهندس‌باشی ۱۳۴۸: ۹۵).

۲. نام شیخ این طایفه در منابع گوناگون به صورت عبدالباقی یا عبدالعالی ثبت شده است. در فرامین نادری نام عبدالعالی ذکر گردیده است.

به واسطه همین همکاری، فرامینی نیز در تقدیر از اقدامات این طایفه صادر شده است. از جمله در فرمان شماره شش، نادر از اقدامات شیخ عبدالعالی بنی لام در محاصره بصره تشکر کرده و به او وعده می‌دهد که مراعات حال وی و طایفه‌اش در نظر گرفته شود.

سپاهیان ایران در این جنگ شکست خورده و موفق به فتح بصره و بغداد نشدند. نادر پس از عقب‌نشینی، به منظور مواجهه دوباره با نیروهای عثمانی به آرایش سپاه خود پرداخت و در این زمان، برای بار دوم، «... نادر به مردم هویزه و دوراق نامه نوشته و خواسته است که برای حمله به بصره به سپاهیان‌ش بپیوندند» (فلور ۱۳۶۸: ۴۶).

در درّه نادره، درباره فرامین نادر در این زمان چنین می‌خوانیم:

خطه همدان مقر موكب منصور و مناشير مطاعه مبتنی بر حکم «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل» و محتوی بر امر «انفروا خفافاً و ثقلاً» و منظوی بر قول «هذا اوان الشد فاشتدی زيم» مقرون به صدور گشته اشارت رفت که از ولایات بسیطه توپ‌های گردون‌شکوه را بر مرکب گردون سوار و به قدر کفاف باروت بر شوره بار کرده به همدان رساندند (استرآبادی ۱۳۴۱: ۳۲۷).

به نظر می‌رسد که فرمان شماره یک نیز از گروه همین فرامین باشد. در این فرمان گروهی از مشایخ عرب مأمور شده‌اند که نزد نادر بروند و به سپاهیان او بپیوندند. ب. سیاست تهدید و تشویق در برابر قبایل: تعداد قابل توجهی از این فرامین خطاب به سران قبایل منتفق و بنی لام و یا درباره این دو طایفه صادر شده‌اند. این دو قبیله از قبایل مهم و پرجمعیت خوزستان محسوب می‌شده و بسیاری از طوایف دیگر زیرشاخه آنان قرار داشته‌اند.

بنی لام که قبیله بزرگ و قوی هستند ... نسب خود را از حاتم طائی حجاز که برای مهمان‌نوازی خود شهره آفاق بود می‌دانند. تعداد زیادی از قبایل بعدی خوزستان از نژاد بنی لام می‌باشند (فیلد ۱۳۴۳: ۲۳۲).

قبیله منتفق^۳ نیز در واقع اتحادیه‌ای از چند قبیله مختلف بود.

۳. نام این قبیله در منابع گوناگون به صورتهای منتفق، منتفج، منتفک ضبط شده است.

المنتفق در واقع اتحادیه‌ای از قبیله‌های بنی‌مالک، الاجود و بنی‌سعید است. این پیمان پس از کشمکش‌های فراوان میان این سه قبیله به وجود آمد (بنی‌طرف ۱۳۷۲: ۱۰۰).

بنا به روایت منابع، میان این دو قبیله همواره جنگ و اختلاف وجود داشته است. از طرف دیگر، محل سکونت آنان نیز به یک‌دیگر نزدیک بوده است. «حُوِزَه از دو طرف مجاور عثمانی است. طرف مشرق منتهی است به ایل بنی‌لام و از طرف شمال به ایل منتفق» (نجم‌الملک، سفرنامه خوزستان: ۶۳). بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که آنها بر سر سکونت‌گاه، منازعاتی با یکدیگر داشته‌اند.

این دو قبیله همواره مزاحمت‌هایی را برای دو دولت ایران و عثمانی ایجاد می‌کردند. اعراب منتفق معمولاً در فصل تابستان در حوالی بصره چادر می‌زدند و مردم بصره همواره از بیم حمله آنان به خود می‌لرزیدند (هنوی ۱۳۴۶: ۲۶۷). شیخ مانع جد قبیله سعدون از المنتفق است (سیادت ۱۳۷۴: ۲۳۹). اسلاف او توانسته بودند بصره را تصرف کنند و همواره تهدیدی برای دولت عثمانی محسوب می‌شدند. از سوی دیگر، بنی‌لام نیز در ناحیه سکونت خود به ایجاد ناامنی دست می‌زدند. «تمام این طوایف [بنی‌لام] به دزدی و غارت و راهزنی اشتغال دارند و در جنگ‌ها و ستیزها بیشتر به خدعه و نیرنگ متوسل می‌شوند و از این بابت سکنه خوزستان از آنان ترس و وحشت دارند» (لایارد ۱۳۷۱: ۹۴). بنابراین چنان که از منابع برمی‌آید هر دوی این قبایل به آشوب‌گری می‌پرداخته‌اند و باعث ناامنی این مناطق شده بودند. ولی آن چه که در این فرامین جالب توجه به نظر می‌رسد سیاست دوگانه‌ای است که نادر در برابر آنان در پیش گرفته است.

با بررسی این فرامین می‌توان دریافت که نادر در تلاش بوده است از اختلافات میان این دو قبیله برای پیشبرد برنامه‌های خود استفاده کند. او سعی کرده است قبیله بنی‌لام را به سوی خود جلب و در تسخیر بصره از نیروی آن استفاده کند و در طرف مقابل، با این‌مانع به سختی و با لحنی تهدیدآمیز سخن می‌گوید. البته این سیاست، یعنی استفاده از اختلافات میان قبایل به منظور تضعیف قدرت آنها از سوی دولت عثمانی نیز اجرا می‌شد. «تا آن زمان احمدپاشا نتوانسته بود اعراب را مغلوب نماید.

فقط بین آنان تفرقه می‌انداخت. از این راه بود که او اختیار تعیین رؤسای قبیله و عزل آنها را داشته است. اعراب منتفق و بنی‌لام که عمده‌ترین عشایر این سرزمین می‌باشند، بیش از سایرین به پاشاهای قبل از او آزار رسانده‌اند» (اوتر ۱۳۶۳: ۲۲۵).

فرامین شماره ۹ و ۱۱ خطاب به شیخ عبدالعالی بنی‌لام صادر شده‌اند. مضمون کلی هر دو فرمان این است که شیخ عبدالعالی مسئول امور بصره است و اگر ابن‌مانع و نیروهای او شرارت کنند به سختی با آنها برخورد خواهد شد. فرمان شماره ۱۲ خطاب به شیخ محمدبن مانع صادر شده است. حتی با یک بررسی اجمالی نیز تفاوت فاحش در لحن این فرامین آشکار می‌شود. فرمانهای نخست لحن دلگرم‌کننده‌ای دارند و فرمان آخر، با زبانی تهدیدآمیز نوشته شده است. اگرچه در نهایت، بنی‌لام نتوانست موفق به تسخیر بصره شود، اما رابطه نادر با آنها حسنه ماند و نیز فرمانی پس از این زمان، در قردادانی از اقدامات آنان صادر کرد (فرمان شماره شش).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت نادر برای رسیدن به اهداف خود در برابر دولت عثمانی سعی کرد از اختلافات میان قبایل بهره برد و از نیروی بعضی قبایل استفاده کند و در عین حال به اتکای همین نیرو، در مقابل دیگر قبایل به اقدام نظامی دست بزند. این سیاست تا حدی باعث کاهش خطر شورش‌های قبیله‌ای شد.

ج. جلوگیری از فرار قبایل و تغییر محل سکونت خود: چنان که پیش‌تر نیز بیان شد، به علت آشفته‌گیهای پس از سقوط صفویان، اوضاع داخلی ایران دچار هرج و مرج شد و در هر گوشه، افرادی به منظور کسب قدرت به پا خاستند. این اوضاع بیش از همه به قبایل لطمه وارد کرد و باعث فقر آنان شد؛ چون از یک طرف مساکن خود را در جریان زدوخوردهای بین منازعان قدرت از دست می‌دادند و از طرف دیگر، تحت فشار مالیاتهای سنگین قرار داشتند. این مسائل امکان بالقوه شورش را در میان آنان افزایش می‌داد و آنان را در جست‌وجوی شرایط بهتر مجبور به ترک محل زندگی خود و حتی عبور از مرزها می‌کرد. خالی شدن مساکن قبایل عرب هم از جهت اقتصادی و هم از جنبه سیاسی به نفع نادر و حکومت او نبود چون وی ترجیح می‌داد از آنان به عنوان سدی در برابر نیروهای عثمانی استفاده کند ولی

مهاجرت‌های آنان باعث می‌شد که در بعضی موارد از مرزها گذشته و به نیروهای عثمانی بپیوندند.

مردمان کوچ‌نشین و بوم‌نشین که در زیر فشار مالیات‌های کمرشکن، فقیر و خانه خراب شده بودند پس از ترک محل سکونت خود یا از مرز می‌گذشتند یا به قیام‌کنندگان ایالات دیگر کشورها می‌پیوستند و یا در کوه‌ها مخفی می‌شدند و دسته‌های راهزن را تشکیل می‌دادند ... محمدکاظم می‌نویسد که در سال ۱۱۴۶ق. قسمت قابل ملاحظه‌ای از مردم، حویزه را ترک کردند و خود را در غارهای کوهستانی و زوایای اختفا پنهان کردند (اشرفیان ۱۳۵۶: ۱۶۶).

هم‌چنین این شرایط نامساعد باعث می‌شد که آنان به محض ظهور آشوب‌گری که علیه قدرت مرکزی قد علم کرده بود به وی ملحق شوند. نمونه بارز چنین وضعی در طغیان محمدخان بلوچ آشکار شد که در نهایت تنبیه شدید اهالی شوشتر و حویزه را در پی داشت (شعبانی ۱۳۸۸: ۲۴۶).^۴

در این فرامین، در موارد گوناگونی به قبایلی که مهاجرت کرده‌اند امر شده است که به سکونت‌گاه اصلی خود بازگردند و مشغول کار کشاورزی شوند. از جمله در فرمان شماره چهار به عشیره حجاج^۵ چنین دستوری داده شده است. فرمان شماره هشت نیز گویای همین دستور است. از فحوای این فرامین این گونه برداشت می‌شود که نادر در این مسئله بیشتر فایده‌های اقتصادی را در نظر داشته است و قصد وی آن بوده که جلوی رکود فعالیتهای کشاورزی را بگیرد.

د. منصوب کردن والیان و مشایخ: تعدادی از این فرامین با نیت انتصاب والیان و مشایخ صادر شده‌اند و اگر حدس قبلی ما راجع به صدور این فرامین، پیش از شورای دشت مغان و شروع سلطنت رسمی نادر صحیح باشد، این مسئله که نادر حتی در این زمان نیز قدرت انتصاب افراد را در مناصب مختلف داشته است می‌تواند تصویر روشن‌تری را از حدود اختیارات وی در دوران نیابت سلطنت و ارتباطات او با خاندان صفوی روشن کند.

۴. برای اطلاع درباره شورش محمدخان بلوچ و علل آن رک: حاجیان پور، حمید و کامرانی مقدم، علی، «شورش محمدخان بلوچ در سالهای ۱۱۴۲ق تا ۱۱۴۶ق»، پژوهش‌های تاریخی، بهار ۱۳۸۹، شماره ۵، ص ۳۱-۴۶.

۵. عشیره حجاج از تیره‌های قبیله میاح است. (پورکاظم ۱۳۷۲: ۱۹۱).

چنان که پیش‌تر بیان شد، این فرامین احتمالاً در سال ۱۱۴۶ ق یعنی در زمانی صادر شده‌اند که نادر، طهماسب دوم را عزل کرده و به نیابت از عباس سوم، شاهزاده صفوی قدرت را در دست داشته و رویه متفاوتی نسبت به گذشته در پیش گرفته است. به این معنا که با استقلال رأی بیشتری حکومت می‌کرده است. او تر به درستی به این تغییر رفتار اشاره کرده است:

هنگامی که نایب‌مناب بالاترین قدرت شد، آن را به‌مانند یک شاه واقعی به کار برد. مقررات تازه وضع کرد، مالیات سرانه گرفت، جای خدمات را درجه بندی کرد، برجسته‌ترین توجهش این بود که به سربازان جیره خوب پرداخت شود. به رعایت حال باقی ملت کمتر توجه کرد. یادداشتی برای ترکها و روسها فرستاد و نایب‌السلطنه بودن خود را بدانها آگاهی داد و در همان هنگام هم از آنها خواست که سرزمین‌های اشغالی را پس بدهند (اوتر ۱۳۶۳: ۱۳۱).

با توجه به این توصیف از حدود اختیارات او، بعید به نظر نمی‌رسد که وی به انتصاب افراد نیز پرداخته باشد.

فرمان شماره پنج فرمان انتصاب شیخ عبدالعالی بنی‌لام به حکومت بادرای و حسان است و علاوه بر انتصاب، به مخاطب فرمان اعلام شده است که این دوقریه از عوارض دیوانی معاف شده‌اند. هم‌چون اغلب فرامین انتصاب در دربارهای شاهی، در انتهای فرمان به فرد دیگری دستور داده شده است که شرایط کار را برای مخاطب فرمان فراهم کند. در این فرمان نیز والی هویزه مأمور به انجام این کار شده است.

از طرف دیگر، بعضی از فرامین نیز خطاب به قبایل و طوایف گوناگون صادر شده و خبر انتصاب فردی به آنها داده شده و از آنان خواسته شده است که با وی همکاری کنند. فرامین دو، سه، چهارده و پانزده از این حیث به یک‌دیگر شباهت دارند. در هر چهار فرمان از انتصاب فردی در یک منصب خاص سخن گفته شده است و اهالی قبایل موظف به همکاری با وی شده‌اند.

بررسی سندشناختی فرامین

چنان که پیش‌تر اشاره شد در این نوشتار ۱۵ فرمان به زبان عربی از فرامین نادرشاه افشار مورد مطالعه واقع شده‌اند. در این باره دو احتمال مطرح می‌شود. نخست آن که ممکن است این فرامین ابتدا توسط یک فارسی‌زبان به فارسی نوشته شده و سپس به عربی ترجمه شده باشد. دوم آن که از همان آغاز به عربی نگارش یافته باشند. برای هر دو احتمال می‌توان شواهدی را ذکر کرد. نفس این مسئله که در دربار نادر، عرب‌زبان قوی و مسلطی نبوده که نامه‌ای به عربی بنویسد، از همین فرامین به دست می‌آید. به علاوه نثر آنها درست شبیه نامه‌نگاریهای فارسی است که به عربی در آمده است. حتی در مواردی بوی ترجمه کاملاً استشمام می‌شود. در عین حال، حتی اگر چنین باشد، سعی شده است در حد مقدورات به گونه‌ای نوشته شود که عربی باشد، هر چند گونه‌ای از عربی به کار رفته است که رنگ و بوی فارسی دارد.

کابرد زبان عربی در این اسناد، به قدری ساختگی و متأثر از انشای فارسی است که به راحتی می‌توان از میزان عربی‌نادانی درباریان نادر آگاه شد. به طور کلی باید گفت ویژگیهای سندشناختی این فرامین تقریباً مشابه اسناد فارسی است و ساختار چندان متفاوتی در آنها مشاهده نمی‌شود.

اسنادی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته‌اند توسط کاتبی استنساخ شده است. به همین علت در اصطلاح سندشناسی اسناد، «سواد» (= رونوشت) نامیده می‌شوند. این کاتب کم‌سواد که بسیاری از کلمات و تعابیر را اشتباه نوشته به هیچ صورتی، شکل و شمایل اصلی اسناد را هم در این رونوشت حفظ نکرده و هدف وی تنها و تنها حفظ متن این اسناد بوده است. بدین ترتیب شکل موجود این اسناد اصلاً نمی‌تواند ویژگیهای ظاهری سند اصلی هم‌چون آرایه‌ها، خط، نوع کاغذ و... را ارائه کند. به طور معمول، اسناد سواد و پاره‌ای از اضافات سند اصلی به‌ویژه تاریخ و مهر را در خود منعکس می‌کنند. اما نکته قابل توجه این است که کاتب این مجموعه، هیچ‌یک از این اضافات را و حتی تاریخ اسناد را نیز ذکر نکرده است و

همین مسئله مشکلاتی را درباره تعیین تاریخ دقیق صدور این اسناد ایجاد کرده است. بنابراین اگرچه نمی‌توان ساختار ظاهری فرامین اصلی را از این طریق استخراج کرد، اما ساختار و شمای درونی و محتوایی این فرامین را می‌توان بررسی نمود.

با مطالعه این ۱۵ فرمان، یک ساختار مکرر و یک ترتیب تقریباً ثابت در محتوا و متن اصلی این فرامین مشاهده می‌گردد. تمامی فرامین با عباراتی نظیر این عبارت آغاز می‌شوند: «جری حکمنا المطاع الی ...» که البته در پاره‌ای موارد این عبارت از طریق توصیفات گوناگون طولانی‌تر شده است: «صدر حکمنا القاهر و امرنا الباهر من موقف العزّ النادر و مکمن دولت الناصر و القدر الفاخر الی ...» این بخش از فرامین را می‌توان تقریباً مشابه «طغرا» در فرامین فارسی دانست. شاید بتوان تصور کرد که در اصل این فرامین نیز، این عبارات با خطوط منحنی شکل و به صورت طغراه‌های فرامین فارسی رسم شده بوده‌اند و کاتب بدون حفظ شکل ظاهری آنها، تنها محتوای آنها را در این نسخه منعکس کرده است.

پس از این عبارات طغراگونه، بخش خطاب آغاز می‌شود. تمامی این ۱۵ فرمان، خطابی است؛ به این معنا که خطاب به شخص یا گروه خاصی صادر شده است. این بخش پس از حرف «الی» آمده و به صورت صریح و کوتاهی شخص یا گروهی را که باید به مضمون این فرمان عمل کنند مشخص کرده است.

پس از مشخص شدن مخاطب فرمان، همواره فعل «اعلم»، «اعلما» یا «اعلموا»، متناسب با تعداد مخاطبان، به منزله آغاز متن و مضمون اصلی فرمان آورده شده است. بدین ترتیب مقدمه فرمان که شامل طغرا، خطاب و عبارت اتصال است پایان می‌یابد و رکن اصلی در پی آن می‌آید. رکن اصلی بیانگر موضوع و محتوای اصلی فرمان و در واقع، بیان غرض اصلی از صدور آن است که می‌تواند موضوعات مختلفی را شامل شود.

پس از بیان علت صدور فرمان، با حروف خاصی هم‌چون «ف» یا «لهذا» صریحاً به دستوری که شخص ملزم به اجرای آن است اشاره شده است. برای مثال،

در فرمان شماره ۱۰ آمده است: «فطیب خواطرهم و ادع غایبهم و حاضرهم و حرّضهم بالموافقة و حدّهم عن المخالفة...».

پس از ذکر دستور که هدف اصلی از صدور فرمان بوده است نوبت به خاتمه فرمان می‌رسد. در این فرامین، بخش خاتمه در اغلب موارد دارای عباراتی است که همزمان به مخاطب خود بیم و امید می‌دهد. یعنی از یک طرف، نتایج مثبت اطاعت و از طرف دیگر، عواقب شوم عصیان و طغیان را برمی‌شمرد و بدین گونه فرمان به پایان می‌رسد. البته طبیعی است که فرامین اصلی در انتهای خود قطعاً دارای تاریخ صدور بوده‌اند که، و چنان که بیان شد، کاتب نسخه آن را درج نکرده است.

اما دربارهٔ ویژگیها و سبک نثر این نامه‌ها باید به کاربرد سجع، اضافه‌های تشبیهی و استعاری، تضمین آیات قرآنی و ... اشاره نمود. هم‌چنین باید توجه داشت که اغلاط بسیار فراوان نگارشی و املائی در این نسخه به چشم می‌خورد که به نظر می‌رسد ناشی از کم سواد کاتب نسخه بوده و احتمالاً، نتوانسته خط متن اصلی فرامین را با دقت بخواند. اما برخی از موارد هم ناشی از همان مسئله ترجمه و انتقال ادبیات نامه‌نگاری فارسی به عربی است که برای برخی از ترکیبها معادلی وجود نداشته و عیناً از آنچه در فارسی متداول بوده استفاده شده است. نمونهٔ آن «عالیجاه المذكور» و مانند اینهاست. در بعضی موارد، در پاورقیها، اغلاط موجود در متن که تصحیح شده، آمده است.

صورت بازخوانی شدهٔ تعدادی از فرامین:

هو العزیز المتعال

فرامین عربی که از جانب نادرشاه عزّ صدر یافته.

[۱] رقمی که به شیخ نجم و باقی مشایخ عامه صادر شده:

صدر فرماننا العالی و حکمنا المتعالی من موقف الأمر القاهرة و مکمن العزّ الباهر إلى مشایخ و الأكابر، الشیخ نجم بن هلال و الخلف الصالح و بکر الهمام و محمد الجراح و کلّ إختیارات العامة و من یتبعهم من القبائل و العشائر.

اعلموا! قد وردنا بتلك البلاد مع الجيوش و الأجناد، الَّذِينَ تتقلعُ عن راسخاتِ سَمِّهِم الأَطواد و الصَّم الصلادُ مؤيداً من ربّ الجليلِ الحاضرِ و البار، لأجلِ تسخيرِ بغداد، و تدميرِ أهلِ العناد و صيانةِ أعراضِ العباد، و ما أرسلنا إليكمِ فوجاً من جنودِ شديدِ الصولة و ما أمرناهم ذوالجولة لآنتهم (إذا دخلوا قريةً أفسدوها و جعلوا أعزةً أهلها أذلةً) [نمل/ ۳۴] و ألزمتنا أزيمة قهرهم و أعنة بطشهم بتلك العلة و إنا انظرناكم قاعدين عن القتال، لكن تجيئون إلى حضرتنا العلية و تلتمون سدتنا البهية و اكاله [؟] هذه.

عرضَ علينا أنكم فررتُم من مساكنكم إلى مشارفِ الشام، و تشبَّهتُم من أهوالِ تلاطمِ طمطام، حشيشاً بحشائشِ التي لا ثباتَ لها و لا دوام، و إن كان جنودِ المنصورة يجيئون من بلدِ مسيرِ ستّة أشهر، ليكن لو يركضون الخيلَ عليكم، ليصلون إليكم كالبرقِ الخاطفِ [و] إن كنتم في وراءِ سبعةِ البحر^۷ و بُعدِ المسافة لا يمنعُ منكم مسّ الأفة و لا يرفعُ عنكم الهولَ و المخافة (أيما تكونوا يُدرككم الموتُ و لو كنتم في بروجِ مُشيدّة) [نساء / ۷۸] و ما له ماله، من (جمَع ماله مالا) و عددهُ يحسبُ أن مالهُ أخلدهُ [همزه / ۲] و ماله اخلده^۸ [شاید: و ما اخلده]

و إنا صيرناكم في أمانِ الله [و] أمانِ رسوله و الائمة الأطهار و أماننا، و سنيض على توادعِ آمالكم شأبيبِ إحساننا، طيبوا مالكم و حسنوا بالكم و بادروا إلى خدمتنا السنية مستبشرين بألفنا البهية، و أشفاقنا الجليلة، خلق الله لكم السمعَ و الأذنَ و العين، تميزوا النفع من الضرّ و السوء من الزين، فإنّا «هديناكم النجدين»^۹ إن تطلبوا الخيرَ فلأنفسكم و إن تبتغوا^{۱۰} البغي فهو سابقكم إلى الحين،

إعلم أيها الشيخ مستهلّ لهلالِ دولتنا القاهرِ فينبغي عليك أن تحضرَ إلى محضرنا الشريف و حياض [أن] تكون لأعدائنا عدواً و لمولينا^{۱۱} ولياً مادمت حياً، فسارع إلى موكبنا مقدماً من جميع الناس استعدّ^{۱۲} بالله (من شرّ الوسواسِ الخناسِ الذي يوسوسُ في صدورِ الناسِ) [ناس / ۴ و ۵].

۶. در اصل «الصم و الصلاد»

۷. کذا در اصل. صورت صحیح آن «سبعة أبحر» است که برگرفته از آیه ۲۷ سوره لقمان است.

۸. شاید آن چه داخل پرانتز آمده اضافه و تکراری باشد.

۹. برگرفته از بلد / ۱۰

۱۰. در اصل «تبتقوا»

۱۱. در اصل «و الموالینا»

۱۲. کذا در اصل، اگر حالت امری نسبت به مخاطب نامه داشته باشد: [و] استعدّ

[۴] فرمانی که در حین محاصره بغداد به عشیره حجاج نوشته شده:

جری حکمنا العالی إلى عشیره حجاج و من يتبعهم^{۱۳} من القبائل، إعلموا، أنا أعطینکم الأمان و رفعا عنکم نواب الزمان؛ فتطیبون خواطركم من جميع الأحوال، و ترجعون إلى اوطانکم مع العیال، و تحرثون مزارعکم بفراغ بال، فأنتم فی أمان الله و أمان رسول[ه] و الأئمة المیامین، مع العرض و النفس و المال و مأمون من کل سوء و نقمة و نکال.

[۵] فرمان اقدس اعلی که به شیخ عبدالعالی بنی لام در باب حسان و بدرای نوشته شده:

صدر حکمنا العالی و نفذ أمرنا المتعالی إلى شیخ المشایخ بنی لام، الشیخ عبدالعالی؛ إعلم، أنا أعطیناک البدرای و الحسان، و کرمتاک بمزید اللطف و الإحسان، و سلمنا هاتین القریتین من کل تکلیف و عدوان، و رفعا عنهما جميع عوارض الدیوان. لأنک مخلص صدیق بالجنان و اللسان، و انکشف عن خدیك جمال فراید الإخلاص بوجوه حسان.

أیها الوالی بالحویزة، أعین علی إجراء مدلول ذلك الحكم الجلیل، و تبجیل الشیخ النبیل، و اسلك مع^{۱۴} عشیره غریبة علی أحسن السبیل، و امنع أجنادنا القاهر أن یسوؤون علی أحد من زراعہ و حرأته جور و تحمیل. فعلیک بإعلان الرفق و إفساء التعدیل. (من جاء بالحسنة) [انعام / ۱۶۰] لهم فیجزی منا بالأجر الجزیل و اللطف الجمیل (و من جاء بالسئنة) [انعام / ۱۶۰] لأبطشه^{۱۵} بالبطش الشدید و العذاب الوبیل.

[۶] ایضاً به شیخ مذکور نوشته شده:

جری حکمنا العالی إلى شیخ المشایخ بنی لام: الشیخ عبدالعالی، إعلم أنه قد ورد عالیجاه الوالی علی محضرنا الشریف و نادینا المنیف، و عرض علينا حالک و أظهر بنا صفو نیتک و خلوص مالک.

و لهذا قد توجهنا إلى تسخیر بغداد، و تدمیر الأعادی و وردنا^{۱۶} مع الجیش المجدود علی هذا الوادی، لیسط الأیادی و قبض أرواح العدو العادی، و همئنا العالیة علی إعانتک عازم، و صیانة عشائرک الجلیلة علینا لازم، و أرسلنا عالیجاه المذكور^{۱۷} إلیک لیذکر و یظهر أطافنا العمیمة علیک.

۱۳. در اصل «یتبعهم»

۱۴. در اصل: «مع علی»

۱۵. در اصل: «لا بطشه»

۱۶. در اصل: «ورودنا»

۱۷. در اصل «مذکور»

فألزم الغاء^{۱۸} و الدوانیق لیدیك و أمسك السفاین التي أزمتهما فی یدك و افعل ما هو خیر^{۱۹} صلاح و اعمل بما هو لك فوزٌ و فلاح.
و ما حررت من سبب عشیرتک و ألتمست تحریرهم مِنّا عن حُسن سریرتک، جرى أمرنا إلى إطلاق المأسورین بأسرهم كما عرضت، لأنك إلى دولتنا وجهت و عن أعدائنا أعرضت.

[۸] ایضاً فرمان نادرشاه به مضمون عربی:

جرى حکمنا المطاع إلى عارضین الورقة، الذین هم یجعلون ربقه الرقیة تقصار بالرقیة.^{۱۹} إعلموا أنا أعطیناکم الأمان و رفعنا عنکم الجور و العدوان، فأرجعوا إلى مقامکم، و کُلوا و راعوا أنعامکم، و ادخلوا علی أمانکم، و اسکنوا فی مساکنکم، فمن عمل هذا فلهم عیش^{۲۰} رغید، و من بقى فی البغی ف (لهم مقامٌ من حدید) [حج / ۲۱] إیتاکم^{۲۱} و المخالفة و علیکم بالإطاعة و المؤالفة.

[۹] ایضاً فرمان نادر شاه:

جرى حکمنا القاهر المقدم إلى قدوة الأماجد الکرام و الجلائل الفخام، الشیخ عبد^{۲۱} العالی شیخ المشایخ بنی لام؛
اعلم إنه قد ورد طارشک بمعسکرنا المجدود، و وصل طارشک^{۲۲} إلى نادینا المسعود، و ظهر علينا مساعیک الجمیلة من کل باب، و حقق لنا أنك ثابت فی موقف الصدق و منهج الصواب. بیض الله وجهک و شکر سعیک عاد.^{۲۳}
و اعلم أنه قد فوضنا أزمة أمور البصرة علی عالیجاه الوالی و علیک، و حولنا نظامها و إتمامها إليه و إلیک. إن شروا بن مانع و رواح^{۲۴} من البصرة و طلغ إلى البر مع الویل و العشیرة^{۲۵}، فیحول الله سبحانه جعل صید المخالب مقرر ما حکم، و مناسر نسر سهامکم؛ و

۱۸. شاید «الکار»

۱۹. در اصل «ربقته... بالرقیة»؛ شاید اینجا «بالرغبة» به معنای «به دلخواه» باشد. بنابراین معنایی نزدیک به این خواهد بود که اینها کسانی هستند که دست از گردنکشی برداشته و دست بندگی با رغبت به سوی ما دراز کرده‌اند (طبعاً ترجمه مفهومی).

۲۰. در اصل «ایّا لکم»

۲۱. در اصل: العبد العالی!

۲۲. کذا در اصل.

۲۳. کذا در اصل.

۲۴. شاید: راحوا (یعنی از بصره رفتند)!

۲۵. کذا در اصل، شاید «عسرة» باشد.

إن جاء بوادى النَّجف [و] داب الى هذا الطرف، كان من مَسْكِنِهِ إِلَى غَرَى أربع و خمس منازل؛ فأعلِن علينا ممشاة[ه] و مقرّه، و أظهر بنا مسيرَه و مستقرَه على طريق عاجل؛ لأرسلنَّ فوجاً من جنود الغالبة و جمّاً من وفود السَّالبة، ليجردوا عليه السيِّف البريق، و يحرقون بيوتَه بالنَّار الحريق، و يطلعون من حقّه كما ينبغي.

و إن ساعدتنا الحياة، سيكون كلَّ عربان البصرة إلى مشارف الشَّام من مطيعك، أطوع من بنى لام، و ينتظمون ما فى سمط إطاعتك و ينسلكون فى سلك جماعتك.

[۱۱] ايضاً فرمان نادر شاه كه به شيخ عبدالعالی مرقوم شده:

صدر فرماننا العالی إلى الشَّيخ الأجل، الشَّيخ عبدالعالی، اعلم أنه ما عرضتَ عن حال ابن مانع و طلوعه إلى البرِّ عَيْننا^{۲۶} من قبل هذا، فوجاً من العسكر المظفر و هم تجاوزوا عن النَّجف الاشرف، فلما ظهر بهم فراره و انزلت أقدام قراره، رجعوا إلى غرينته معسكرنا كالأسد المخدر.

فإن عادَ ابن مانع إلى مأواه، [و] أخبرنا عن موقفه و ممشاه، لُرسِلنَّ إليهم بعونِ الله جمّاً من بيور الباسلة و ضياغم السَّالبة، ليستأسرون نساته، و يقتلون أبنائه، و يهبون ماله و يأخذون ماله. و إن ترك مقرّه و خلى مستقرّه، و ذهب على فوقِ البصرة، فهو مرتعٌ لسيوفكم. سارعوا إلى تشتيتِ شمله و تفريقِ جمعه.

و ما أخبرتَ عن حال عربان الحويزة أنهم كانوا من شيع أئمة الأنام، و خدموا فى طريق الدولة من سوابق الأيام، و بخطيئة التي صورت عنهم ما أبطشتهم، فَعفونا عنهم و جاوزنا منهم، لقول الله عزوجل (و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً) [فرقان / ۶۳] و (إذا مروا باللغو مروا كراماً) [فرقان / ۷۲] فادعهم إلى طريق الوفاق و حذروهم عن الغدر و النفاق، و إن كانوا فى مكرهم ماكتين و لعهدهم ناكثين فما لهم (من وليّ و لا و اق) [رعد / ۳۷]. و إن شاء الله الرَّحمان لأرسلنَّ إليهم من موكبنا أفواجاً قاهرة، و عن يَمِّ معسكرنا امواجاً زاخرة، ليخربوا أساس ثباتهم، و يهدموا أركان آثارهم و حياتهم.

فمن هذا الوجه، طيب حالك و حسن بالك، و إن استخبرتَ عن حال أهل بغداد، فهم وقَعوا فى مواقع الهلكة، و مارق المهلكة، إنغلق لهم أبواب الفرج و حُصروا حسيراً فى مضيق [ال] حرج، و ما لهم من جهة منجأ و مخرج، و هم كغريق نبذه الملاح و أخذه التمساح، و خرج عن قبضته حبل النجاة و النجاح. يأكلون لحم البعير و ينهقون بالصوت التَّكبير، و لهم ويل و «شهيق و زفير».^{۲۷} و القدرة سلبت عن يديهم، و الندامة نديم لديهم كذلك (يريههم

۲۶. در اصل «عَيْناً»

۲۷. برگرفته از هود / ۱۰۶

اللهُ أَعْمَالُهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ) [بقره / ١٦٧].
 و هم يتعاهدوا أن في عيد الأضحى يُسلمون القلعة إلينا، أو يخرجون بالسيف، و حرُّهم
 معلوم كيف، و ما لهم في أيّ حال ينقضى بالأسف و الحيف. سيقول البلبل المعتقل: ليتني
 كنتُ غراباً (و يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً) [نبا / ٤٠]

[١٢] فرمان علی حده که از موقف اعلى به شيخ محمد بن مانع مرقوم گشته:

جرى حکمنا الفاهر من موقف الأمر الباهر إلى الشيخ الأجل محمد بن مانع و باقى رؤساء
 البصرة. اعلّموا انّ قد وردنا بتلك الأرض الطيبة مع الجيوش الأجناد، الذين تليّن عن
 صلابتهم الصمّ الصلاد و الأطواد، و عن تصادم قوائم خيلهم تزلزلت الجبال و التلال و
 الوهاد، لأجل تسخير بغداد، و انتزاع البلاد من أيادي أهل العناد، و صيانة أعراض العباد، و
 قلع مواد الفساد. و ما أردنا من تلك النهضة إلا حفظ الرعية و حراسة البرية و منع الجور و
 الأذية، و ما عرضنا إلا إطفاء سراج دولة أحمد باشا لأنه خان بحضرة القيصريّة و زناؤه في
 إبقاء شرار الشرارة الوريّة.

و عينا عاليجاه الوالى مع الشيخ عبدالعالى بالبصرة لاحتشاد العشائر و دلالتهم و
 تسكين قلوبهم و استمالتهم و ما أمرناهما بتسخيرها و ما أرسلناهما لتدميرها، لأنه حقيق
 علينا أن بعد تسخير بغداد و فتح أبوابه الشداد؛ لقد ينتظم البصرة في سلك ممالكنا من غير
 نصب.

و إننا لانحب المبادرة بسلّ السيف و هزّ الأسنّة، و المُسارعة إلى هدم البيوت و تخريب
 الأكنّة إلا بعد إيقاظ الغافلين عن الرقود و السنّة، و إيقاظهم و انتباههم بالقول اللين و
 الدعوة (نحل / ١٢٥) فهذا أرسلنا إليكم فلاناً و قلنا لكم قولاً مقبولاً (و ما كنا مُعدّين حتّى
 نبعث رسولاً) [اسراء / ١٥].

إن كنتم من البصرة فهلموا من البصرة إلى حضرتنا العلية (بكرةً و أصيلاً) [انسان / ٢٥]،
 فتشربون من كأس عواطفنا التي (كان مزاجها زنجبيلاً) [انسان / ١٧] و تسقون من عين
 عنايتنا التي (تسمى سلسبيلاً) [انسان / ١٨] و لا تركنوا إلى مخالفتنا و تميلوا بـ (الصراط
 السوي) [طه / ١٣٥] لان ذلك خيرٌ و أحسن تأويلاً) [نساء / ٥٩].

و إن كنتم من الطغاة فاعلموا أنه باباخان الأفشار انصرف عن نهب العانة مع الجنود
 الذين هم (أشدُّ بأساً و أشدُّ تنكيلاً) [نساء / ٨٤] و من مهابة صولتهم (ترجف الأرض و
 الجبال فكانت الجبال كئيباً مهيباً) [مزمّل / ١٤] و هم يتوقّفون^{٢٨} في الحلة مرتقبين لأمرنا،
 (فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدّلوا تبديلاً) [احزاب / ٢٣].

فیعون الله لا مرتهم بأن مخالفينا ملعونين (أينما تُفِقُوا أُخِذُوا وَ قَتَلُوا تَقْتِيلًا) [احزاب/۶۱] و «سُنَلِقِي عَلَيْكُمْ قَوْلًا ثَقِيلًا»^{۲۹} (و إِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا) [احزاب/۱۶]. مَنْ أَطَاعَنَا فَلَهُ (أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا) [اسراء/۲۱] وَ مَنْ عَصَانَا فَأَعَدَّ لَهُ بَطْشًا شَدِيدًا وَ نَكَالًا وَ بِيلاً وَ بَعْضَ عَلِيٍّ يَدِهِ وَ (يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا) [فرقان/۲۷] وَ الْحَقُّ مَا ذَكَرْنَاهُ (وَ كُلُّ شَيْءٍ فَصَلْنَاهُ تَفْصِيلًا) [اسراء/۱۲] (أَنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) [انسان/۲۹]

[۱۳] ایضاً فرمان نادرشاه:

جری حکمنا المطاع إلى أصحاب الفريضة الذين سنن خدمتنا على أنفسهم فريضة. اعلموا أنه قد وصل كتابكم بحضرتنا العلية، و نظرنا إليه بأنظار مكارمنا الجليلة. فاسعوا إلى تقديم المهام المرجوعة، و بادروا بتسديد المسالك الممنوعة، و أظهروا إخلاصكم لعاليجاه الوالي و الشيخ عبدالعالی، و أطيعوا أمرهما و اطلبوا نصرهما ستكونوا في محرسة الأمان محفوظين، و بلحظات عيون إشفاقنا ملحوظين، و من فوائد موائد إحساننا محظوظين.

[۱۵] فرمان دیگر به آل سراج^{۳۰} صادر گشته:

صدر حکمنا العالی إلى عمدة القبائل و الأهالی الشيخ بوسوله،^{۳۱} و الشيخ والی آل سراج، إعلما أنه قد وردَ عالیجاه السيد عبدالرضاخان بحضرتنا الرفیع و جنابنا المنیع و تشرفَ بتقبيل السدة السنیة السلطانیة، و تلتیم القبة العلیة الخاقانیة و عرضَ علينا ما صدرَ عنكما من خلوص النیة و صفاء الطویة فی طریق الدولة العلیة و زیدَ إعتقادنا بکما و ضعفَ إشفاقنا علیكما.

فلما كان الوالی المشارإلیه من خلص المحیین و أباً عن جدّ من خدّمة، الذين أرجعنا إلیه مهامّ الولاية و فوضنا إلیه زمامَ الإیالة، و جعلناه نائباً بالحویزه بالجزّة و الجلالة، و أمرناه بتسخیر البصرة مع السردار المعظم العلی رضا بیگ الأفشار، الذي كان من رؤساء الکبائر متحداً مع الجنود القاهرة، الذين كانت عدّتهم أكثر من ثلاثین ألف من أهل بنادر و الأفشار. فلما ورد السردار المزبور و الوالی المسطور بالحویزة، کونا من الحاضرين فی معسكرهما و المقتضين علی إثرهما و المطيعين بأمرهما و الناصرين علی ظهرهما. فبعد ما ظهر عنكما الإقتیاد و خلوص الفؤاد فی طریق الغزو و الجهاد [و] وضح عنكما الجدّ و الإجتهد فی منع

۲۹. برگرفته از مزمل / ۵

۳۰. آل سراج به ربیعه منسوباند و پس از شکست در برابر بنی لام، مطیع آنان شدند و ازدواجهای زیادی در میان آنها صورت گرفت (الجلالی، بی تا: ۷۷).

۳۱. آل بوچوله از تیره‌های سادات آل یاسر است. شاید مقصود از شیخ بوسوله، شیخ همین طایفه باشد.

الأضداد و دفع أهل الفساد، لرفع درجاتكما.
 فإن تجاوزا عن منهج الإطاعة و تسلكا مسالك العصيان بالفرادى او بالجماعة لترسل
 جندا مظفرة لبيور الباسلة عن الآجام لافتراسيكم و قتل ذكوركم و أسر أناثكم و بحول الله
 سنطلع من الحق. من بغى علينا فلم يك ينفعهم ايمانهم) [غافر/ ۸۵] لما زاد بأسنا.
 اللهم إني كنت أسير من هو بذنه أسير و أمه عبدك [امتك] الذي [التي] بعثتك فقير.
 فلما دخلت من الكفر في حصن الاسلام اعتقني مولى المجازى مع . . . حاشا عن كرمك
 أن لا تحرر لي من حران، و مع كرامتك و إني كنت أقول لا إله إلا الله محمد رسول الله،
 على ولى الله و ألقيت بآتك أنت مولى الموالى بالتحقيق، و أرحم من كل رحيم و أروف^{۳۲}
 من كل شفيق.^{۳۳}

منابع:

- استرآبادى، ميرزا مهدى خان، درّه نادره، تصحيح سيد جعفر شهيدى، تهران: انجمن آثار ملي، ۱۳۴۱.
- اشرفيان، ك. ز و آرونوا، م. ر، ۵۰۵۹، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حميد امين، تهران: شبگير.
- اكسورثى، مايكل، ۱۳۸۹، شمشير ايران، ترجمه حسن اسدى، تهران: كتاب آمه.
- الجلالى، محمدالباقر، موجز تاريخ عشائير العمارة، بغداد: مطبعة النجاح، بى تا.
- اوتر، ژان، ۱۳۶۳، سفرنامه، ترجمه على اقبالى، تهران: جاويدان.
- پوركاظم، حاج كاظم، ۱۳۷۲، مدخلى بر شناخت قبائل عرب خوزستان، تهران: مؤسسه فرهنگى آيات
- حاجيان پور، حميد و كامرانى مقدم، على، ۱۳۸۹، «شورش محمدخان بلوچ در سالهاى ۱۱۴۲ تا ۱۱۴۶»، پژوهشهاى تاريخى، شماره ۵، ص ۳۱-۴۶.
- سيادت، موسى، ۱۳۷۴، تاريخ جغرافيايى عرب خوزستان، تهران: نشر آزان.
- شعبانى، رضا، ۱۳۸۸، تاريخ ايران در عصر افشاريه، تهران: سخن.
- عزيزى بنى طرف، يوسف، ۱۳۷۲، قبائل و عشائير عرب خوزستان، ناشر مؤلف.
- فلور، ويلم، ۱۳۶۸، حكومت نادرشاه به روايت منابع هلندى، ترجمه ابوالقاسم سرى، تهران: توس.
- فوران، جان، ۱۳۹۲، مقاومت شكننده، ترجمه احمد تدين، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگى رسا.
- فيلد، هنرى، ۱۳۴۳، مردم شناسى ايران، ترجمه عبدالله فريار، تهران: ابن سينا.
- كسروى، احمد، ۱۳۳۳، تاريخ پانصدساله خوزستان، تهران: كتابفروشى گوتنبرگ.

۳۲. در اصل «رئوف»

۳۳. اين بند ارتباط مفهومى دقيقى با مطالب قبلى ندارد. شايد كاتب آن را سهواً در اينجا آورده است.

پانزده سند نویافته از نادرشاه افشار به زبان عربی / ۱۳۱

- کیاوند، عزیز، ۱۳۸۰، سیاست، حکومت و عشایر، تهران: صنم.
- لایارد، هنری، ۱۳۷۱، سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، ترجمه مهراپ امیری، تهران: فرهنگ سرا.
- لکهارت، لارنس، ۱۳۸۳، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لکهارت، لارنس، ۱۳۳۱، *نادرشاه*، ترجمه مشفق همدانی، تهران: ابن سینا.
- مروزی، محمدکاظم، *عالم آرای نادری*، تصحیح محمدمبین ریاحی، تهران: زوار، ۱۳۶۴.
- ملک، سر جان، ۱۳۸۰، *تاریخ کامل ایران*، ترجمه اسماعیل حیرت تهرانی، تهران: دنیای کتاب.
- مهندس‌باشی، میرزا جعفرخان، ۱۳۴۸، *رساله تحقیقات سرحدیه*، به اهتمام محمد مشیری، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- نجم‌الملک، *سفرنامه خوزستان*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۱.



